



برای همه.» و این شعار ماند تا همین آخرین وقتی که جشنواره برگزار شد. این طوری بود که برای زنده ماندن تئاتر دست و پا می‌زدیم. مگر ما به تئاتر چه نیازی داریم؟ مگر مردم چه نیازی دارند که به سالن‌های تاریک بروند و خودشان را در موقعیتی خارج از زندگی روزمره قرار بدهند؟ اما همه آنهایی که به تئاتر می‌روند و آنهایی که تئاتر کار می‌کنند می‌دانند تئاتر خود دموکراسی است. می‌دانند راه دموکراسی از همین تئاتر می‌گذرد. از نقد و نقادی و نشان دادن خطاها و حسن‌ها در تئاتر شکل می‌گیرد. شما را ارجاع می‌دهم به نمایشنامه «هملت» نوشته ویلیام شکسپیر. همان جایی که هملت جوان تصمیم می‌گیرد برای یافتن اثبات قتل پدرش به تئاتر رو بیاورد. اینجا شکسپیر یک چیزی می‌داند که این صحنه را وارد هملت کرده است. او می‌داند که تئاتر حقایق را به ما نشان می‌دهد. او می‌داند که تئاتر خود ما را نشان‌مان می‌دهد و به ما می‌گوید به خودمان فکر کنیم. به جامعه‌مان فکر کنیم. به ما می‌گوید بیایید فکر کردن را عادت روزمره‌مان کنیم. اینها را شکسپیر به ما می‌گوید وقتی سرنوشت شاهزاده دانمارک را جلوی‌مان مجسم می‌کند. این را شکسپیر به ما می‌گوید وقتی مکبث جاه‌طلب را روبه‌روی‌مان می‌نشانند و او را تا قله و بعد تا پرتگاه می‌برد. حالا بخواهم همه نمایشنامه‌هایش را زیرورو کنم و بگویم شخصیت‌های دیگرش چه سرنوشت‌هایی را به ما نشان می‌دهند خودش کتابی است که نه من بلد نوشتنش هستم و نه این کلمات محدود می‌تواند حق مطلب را ادا کند. اما نباید دست کشید از تلاش کردن و باید همین‌طور برای تئاتر کاری کرد. کاری که بتواند این چراغ بی‌فروغ را دوباره روشن کند. امادر همین پایان می‌خواهم بنویسم ما در این شرایط و اکنون در یک تراژدی دسته‌جمعی شرکت کرده‌ایم. تراژدی خاموشی تئاتر. یا به قول ولادیمیر ناباکوف و آن کتابی که تازه نشر نی آن را منتشر کرده، تراژدی تراژدی. ■

لیبیک گفته‌اند و یکسری هم در کافه‌های نیمه‌خاموش شهر کار می‌کنند. این آیا سرنوشت تئاتر است؟ من از ماجراها سر در نمی‌آورم اما وقتی مترو سوار می‌شوم و فشار بیش از اندازه مترو را می‌بینم و جمعیتی که به سر کار می‌روند یا برمی‌گردند را می‌بینم فکر می‌کنم که پس جای یک جشنواره تئاتر کجاست؟ درست ماجرا شبیه است به آن ضرب‌المثل که می‌گفت کاسه چه کنم به دست گرفته‌ایم. سرنوشت تئاتر در دست چه کسی است؟ تاپیک جایی می‌شود گفت خودمان باید یک کاری بکنیم. خودمان چه کار کنیم؟ تئاتر هنری فردی نیست. هنری است که از ابتدای خلق شدنش تا پایش آدم‌های بسیاری را درگیر خودش می‌کند. حتی همان کسی که نمایشنامه‌ها را می‌بریم تا برای‌مان کپی کند هم دخیل است در کار ما. یک زنجیره که حالا چیزی زیادی از آن نمانده است. البته هستند آدم‌های دغدغه‌مندی که خودشان را به تک و تا انداخته‌اند تا تئاتر زنده بماند. تئاترهای مجازی و آنلاین. خب این خوب است اما همه تئاتر نیست. وقتی حتی تلویزیون ایران هم نمی‌آید برای حمایت و تئاتر در تلویزیون به فراموشی سپرده شده است چه کار می‌شود کرد. آقای صدا و سیما که بودجه‌اش را از مردم می‌گیرد به یاد نمی‌آورد که در زمان‌هایی نه‌چندان دور نصیری‌ها، زنجان‌پورها، احمد آقالوها، مهدی‌هاشمی‌ها، داریوش مؤدیان‌ها و... در تلویزیون تئاتر اجرا می‌کردند. تلویزیون هم این میراث را به هیچ گرفته و نمی‌خواهد به نیازهای مردم پاسخ دهد. نوشتم نیاز. این سؤال را از خودم می‌پرسم که مگر ما به تئاتر نیاز داریم؟ یادم است یک وقتی ناله می‌کردیم که تئاتر مخاطب ندارد اما تلاش می‌کردیم تئاتر زنده بماند. یادم است یک وقتی خسرو نشان در مرکز هنرهای نمایشی با قهراد مهندس پور شعار جشنواره تئاتر را نوشتند: «تئاتر

خیلی گذشته است از آن روزی که روی صندلی تئاتر می‌نشستم و خودم را و لوم می‌کردم روی صندلی‌های ناراحت سالن‌های تئاتر و تماشا می‌کردم آنچه همکارهایم اجرا می‌کردند. و البته خیلی وقت هم گذشته از آن روزی که آخرین نمایشم را با نام «قتل‌های نیمه‌کاره» روی صحنه بردم. اما فکر می‌کنم هیچ روزی نبوده در همین روزهای پراسترس این ویروس که به تئاتر فکر نکرده باشم. اصلاً این تئاتر چه چیزی در خودش دارد که آدم را به خودش مشغول می‌کند؟ خیلی وقت‌ها که تئاترها را می‌دیدم می‌گفتم آخرین چه کاری بود که دیدم اما حالا دلم برای همان کارها هم تنگ شده است. اصلاً در زندگی ام کسی را سراغ ندارم که حتی اگر شده یک بار در زندگی‌اش که معمولاً در مدرسه است تئاتر بازی کرده باشد و بعد هنوز مزه آن زیر دندانش نباشد. این است که باید فکری برای تئاتر کرد. حالا اگر شده با همان رعایت نیم‌بند پروتکل‌های بهداشتی دوباره به زندگی تئاتر برگشت. آن وقت‌ها که اقتصاد تئاتر به دست سلبریتی‌ها افتاده بود و تهیه‌کننده‌ها پای‌شان به تئاتر باز شده بود و نیمه‌جان نیمه‌جان راه می‌رفت بالاخره حرفی برای گفتن داشتیم. دم سالن‌ها بالاخره دخترها و پسرهایی می‌دیدید که گله به گله جمع هستند و دارند درباره تئاتر حرف می‌زنند. اما حالا چه؟ حالا ما کجای کار هستیم؟ حالا سیاستگذاران دارند چه سیاستی می‌گذارند تا این پیکری جان جانی به خود بگیرد؟ یکی از همین سیاست‌ها هم جشنواره تئاتر فجر است. آدم می‌ماند که کدام سمت ماجرا را بگیرد. دلش تئاتر بخواهد یا بگوید وای این جشنواره‌ها دارند ویروس را بیشتر می‌کنند. من سر در نمی‌آورم که چه باید کرد. اما می‌دانم خیل عظیمی از همکاران من کاری جز تئاتر ندارند. یکسری بلدند درس بدهند و دارند تدریس می‌کنند. یکسری دارند از جیب می‌خورند. یکسری هم به پروژه‌های نیمه‌جان سینمایی

کمی خاطره‌بازی با جشنواره‌ای که نمی‌شود ساده از کنارش گذشت

# تراژدی تراژدی

